

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بررسی تطبیقی مضمون جنگ در دو اثر معاصر: بادبادک باز خالد حسینی و ستاره سرگردان لوکلزیو

1- مریم شیبانیان 2- زینب بقایی کمال آباد

1- استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد

2- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان فرانسه گرایش ادبیات، دانشگاه فردوسی مشهد

sheibanian@um.ac.ir

zeynabbaghaei@gmail.com

چکیده

نویسندگان در رویارویی با جنگ به عنوان نمایندگان قشر فرهیخته‌ی جامعه، می‌توانند با قلم خود، پیام‌هایی را به گوش جهانیان برسانند که افراد عادی قادر به آن نیستند. دو نویسنده‌ی متعهد و موفق معاصر، ژان ماری گوستاو لوکلزیوی فرانسوی و خالد حسینی افغان، از خلال دو رمان ستاره سرگردان و بادبادک باز، به بیان درگیری جوامعشان در جنگ، و سپس پیامدهای آن می‌پردازند. در هر دوی آثار مورد مطالعه، نویسندگان به موضوع جنگ به عنوان شالوده‌ی اصلی رمان پرداخته، و سپس سایر جریانات و اتفاقات رمان را از خلال همین محور اصلی، پیش می‌برند. حال با توجه به اینکه هر دو نویسنده هم عصر هستند و هر دو نیز در مقابل یک پدیده‌ی مخرب، یعنی جنگ، قرار گرفته بودند و در هر دو داستان بخشی از جنگ‌هایی که شخصیت‌های اصلی با آنها مواجه بوده‌اند، ریشه‌های قومی و مذهبی دارد، این سوال پیش می‌آید که آیا بازتابی که از این پدیده‌ی مشترک در آثار ادبی خود دارند یکسان است؟ در صورت تشابه، این انعکاس تا چه حد اشتراکاتی را در بر خواهد داشت؟ و به همین ترتیب، تا چه حد تفاوت دیدگاه این دو نویسنده در آثار مورد مطالعه نمود می‌یابد؟

کلمات کلیدی: خالد حسینی، بادبادک باز، لوکلزیو، ستاره سرگردان، جنگ.

مقدمه

فرزندان آدم در طول تاریخ با ایجاد جدال‌ها و منازعات گوناگون، همواره حق بهره مندی از آرامش و زندگی در صلح را از همتای خود سلب کرده‌اند. این درگیری‌ها، فارغ از نوع صورت پذیریشان، چه به صورت لفظی و کلامی و چه با ابزار جنگی، آثاری منفی و مخرب و گاه جبران ناپذیری از خود برجای می‌گذارند. شرایط اقتصادی و اجتماعی گوناگون، گسترش جوامع شهری، پیچیدگی فرهنگ‌ها و روابط داخلی و بین‌المللی بین کشورها، و در یک کلام زندگی مدرن امروزی، به گسترش عقاید و باورها منجر شده است. همین امر خود عاملی برای ایجاد اختلافات گوناگون تلقی می‌شود. گاهی نیز تقابل و رویارویی دو یا چند فرد یا دولت و یا نیروی متقابل می‌تواند عاملی برای تحریک و ایجاد جنگ باشد. بنابراین، می‌توان گفت که جوامع امروزی نسبت به گذشته بسیار بیشتر درگیر جدال و کشمکش و بعد گسترده‌تر آن، یعنی جنگ هستند. از آنجایی که ادبیات نیز بخش جدایی ناپذیر زندگی است، بنابراین

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

پژوهش در مورد این امر مهم که طبیعتاً در ادبیات نیز انعکاس پیدا می‌کند، ضروری می‌نماید. از میان نویسندگانی که جنگ را دستمایه‌ی خلق آثار خود قرار داده‌اند، ژان ماری گوستاو لوکلزیو، نویسنده‌ی معاصر فرانسوی رمان *ستاره سرگردان* و خالد حسینی، نویسنده‌ی فارسی زبان افغان رمان *بادبادک باز*، با آفرینش آثاری ماندگار در ذهن و جان، توجه ما را به گوشه‌ای از این منازعات معطوف کرده‌اند. آنها با خلق این آثار ادبی غنی که در هر کدام از آنها ابعاد مختلف جنگ به خوبی بسط داده شده و نمایان شده است، به گونه‌ای اعتراض خود را نسبت به جنگ بیان می‌کنند و اهمیت آن را، نه تنها برای مردمان کشور خودشان، بلکه در ابعاد جهانی یادآور می‌شوند. هر دوی این آثار به بیش از 40 زبان زنده دنیا ترجمه شده‌اند که این امر خود موفقیت و استقبال مخاطبان جهانی را نشان می‌دهد. بدین منظور در این مقاله، با روش تحلیل موضوعی به مطالعه‌ی تطبیقی درونمایه‌ی جنگ از خلال این آثار خواهیم پرداخت.

این تحقیق از این نظر می‌تواند قابل توجه باشد که هر کدام از نویسندگان به عنوان نماینده‌ای از فرهنگ و ملت خود و با دو دیدگاه متفاوت شرقی و غربی به مضمون مورد پردازش خود می‌نگرد. شایان ذکر است که تاکنون در مورد بازتاب جنگ در این آثار، آن هم از خلال مضامین متفاوت و با نگاه تطبیقی، پژوهشی صورت نگرفته است. تحقیقاتی که تا به حال در مورد رمان *بادبادک باز* انجام گرفته‌اند، اکثراً در زمینه‌های نقد کلی رمان و با تأکید بر ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی جامعه در اثر مذکور بوده‌اند. فرحناز معبودی و علی محمد مؤذنی، در مقاله‌ای با عنوان نقد اجتماعی سیاسی رمان *بادبادک باز* به روش ساختگرایی گلدمن، به بررسی جامعه‌شناسانه‌ی این رمان از طریق نظریه‌ی گلدمن می‌پردازند.¹ همچنین علیرضا اسلام و زینب نوروزی در مقاله‌ای با عنوان تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت در رمان *بادبادک باز*، کوشیده‌اند با استفاده از چند عامل مهم که در شکل‌گیری شخصیت در فضای جامعه و رمان مؤثرند، به تحلیل جامعه‌شناختی این اثر بپردازند.² شهرام کیایی و جلیل غیائی نیز با نقد و بررسی تنش‌های افغانستان پس از هجوم روسیه، در مقاله‌ی بررسی جنگ‌های قبیله‌ای و مفاهیم پسا استعماری موجود در رمان *بادبادک باز* خالد حسینی، به بررسی مفاهیم دوگانگی فرهنگی، شبیه‌سازی فرهنگی، و مفهوم دیگری در این اثر پرداخته‌اند.³ در مورد رمان *ستاره سرگردان* نیز تحقیقات انجام گرفته، بیشتر در زمینه‌های مختلف روایی، شخصیت‌پردازی، مردم‌شناسی و جنگ صورت پذیرفته‌اند که از آن جمله می‌توان به مقاله‌ی محمدرضا محسنی، با عنوان چگونگی تبلور جهان معنوی و بازیابی هویت در شخصیت‌های داستانی لوکلزیو اشاره کرد. این تحقیق به این مهم می‌پردازد که لوکلزیو در آثارش با نشان دادن سرخوردگی از دستاوردهای جهان مدرن، به دنبال گریز از آزارهای جهان مادی و کاوش در هویت آدمی است.⁴ دو نویسنده‌ی دیگر، غلامرضا شکرانی و مهدی حیدری، در مقاله‌شان با عنوان سفر به سوی بی‌نهایت: غربت و درک متفاوت از خود، از مهاجرت به عنوان سفر به سوی بی‌نهایت و موتور محرکه‌ی ماجراهای قهرمانان لوکلزیو یاد کرده و به تحلیل مبتنی بر علم مردم‌شناسی آثار این نویسنده می‌پردازند.⁵ مرضیه اطهری نیک عزم و فریبا سادات هاشمی نیز در مقاله‌ای با عنوان بررسی گفته‌پردازی در رمان *ستاره سرگردان* اثر ژان ماری گوستاو

1. ر.ک فرحناز معبودی، و علی محمد مؤذنی، «نقد اجتماعی سیاسی رمان *بادبادک باز* به روش ساختگرایی گلدمن»، متن پژوهی ادبی، شماره 75، بهار 1397، صفحات 105-128.

2. ر. ک علیرضا اسلام، زینب نوروزی، سید علیرضا جعفری، «تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت در رمان *بادبادک باز*»، متن پژوهی ادبی، شماره 60، تابستان 1393، صفحات 145-173.

3. ر. ک شهرام کیایی، جلیل غیائی، «بررسی جنگ‌های قبیله‌ای و مفاهیم پسا استعماری موجود در رمان *بادبادک باز* خالد حسینی»، فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دوره 4، شماره 14، زمستان 1391، صفحات 305-323.

4. ر.ک محمدرضا محسنی، «چگونگی تبلور جهان معنوی و بازیابی هویت در شخصیت‌های داستانی لوکلزیو»، پژوهش‌های خارجی، شماره 55، زمستان 1388، صفحات 131-146.

5. ر. ک غلامرضا شکرانی، مهدی حیدری، «سفر به سوی بی‌نهایت: غربت و درک متفاوت از خود»، مجله مطالعات زبان فرانسه، دوره 12، شماره 22، 2020، صفحات 35-46.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

لوکلزیو، بر سفر به عنوان مضمون اصلی و همیشه حاضر رمان‌های او تکیه کرده و از این طریق به بررسی رابطه‌ی میان گفته‌ها و شرایط گفته‌پردازی از دیدگاه کنشگر و زمان - مکان می‌پردازند.⁶ برای تعمق بهتر در نحوه‌ی انعکاس درونمایه‌ی جنگ در این پیکره مطالعاتی و بررسی ابعاد مختلف و پیامدهایی که بر جای می‌گذارد، ابتدا به بررسی فرار و سرگردانی، به عنوان یکی از نخستین پیامدهای جنگ می‌پردازیم. سپس در دومین بخش، اسارت، بیماری و مرگ را در هر دوی این آثار بررسی می‌کنیم، و در آخرین و سومین بخش نیز مضامین فقر و گرسنگی را مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

بخش یک: فرار و سرگردانی

وقتی در کشوری جنگ در می‌گیرد، هیچ کس از پیامدهای ویرانگر آن مصون نیست. یکی از اولین و مهم‌ترین پیامدهای حاصل از جنگ، فرار و سرگردانی است. در این شرایط، عموماً اکثر مردان برای دفاع از کشورشان به جبهه می‌روند. در نتیجه بیشتر کسانی که در شهرها و روستاها می‌مانند، مانند کودکان، زنان و سالمندان، توان فیزیکی و تجهیزات لازم برای مقابله با دشمن را ندارند. بنابراین زمانی که منطقه‌شان مورد حمله قرار می‌گیرد، این گروه کم توان برای زنده ماندن، چاره‌ای جز فرار و ترک خاک خود ندارند، به ویژه زمانی که به دلایل مختلف قصد دشمن قتل عام باشد. در این بخش، برای درک بهتر تأثیر فرار و سرگردانی ناشی از جنگ بر شخصیت‌های هر رمان، به بررسی شرایطی می‌پردازیم که در آن غیرنظامیان بی دفاع مورد حمله نیروهای نظامی دشمن قرار می‌گیرند و با چالش‌ها، مشکلات، فقدان‌ها و خطرات مختلفی مواجه می‌شوند.

ژان ماری گوستاو لوکلزیو، به عنوان نویسنده‌ای متعهد، تراژدی‌های جنگ جهانی دوم و نسل‌کشی یهودیان را در رمان ستاره سرگردان به تصویر می‌کشد. هر یک از دو شخصیت اصلی این اثر، استر و نجمه، به نوعی درگیر جنگ در کشور خود هستند. در این رمان، بار دیگر با مضمون سفر مواجه می‌شویم که یکی از مضامین مورد علاقه نویسنده است و اینجا بیشتر شکل فرار و سرگردانی به خود می‌گیرد. نجمه، که داستانش در واپسین فصل‌های رمان روایت می‌شود، درگیر جنگ اسرائیل و فلسطین است. جنگ بین اسرائیل و فلسطین، یکی از بزرگترین جنگ‌های خشونت‌آمیز اخیر است، همانطور که برونو در مقاله خود می‌نویسد: «درگیری اسرائیل و فلسطین مستقیماً به دو خشونت بزرگ قرن بیستم، یعنی قتل عام یهودیان اروپا توسط نازی‌ها در طول جنگ جهانی دوم، و سیاست وحشیانه فتح (و آپارتاید) که توسط اروپاییان در سراسر جهان در دوران استعمار انجام شد، برمی‌گردد».⁷

در رمان ستاره سرگردان، از ابتدا استر و خانواده‌اش، همچون دوستان و همشهریانش، از ترس کشته شدن توسط نیروهای آلمان نازی که در حال قتل عام یهودیان هستند، از خانه و شهر خود فرار می‌کنند. این فرار، شروع یک سری ماجراهای پیچیده است که برای قهرمانان داستان رقم می‌خورند. به همین ترتیب در رمان بادبادک باز، خالد حسینی توجه خواننده را به جنگ‌ها و درگیری‌های مختلف افغانستان جلب می‌کند. مردم افغانستان که در ابتدای داستان به زندگی عادی روزمره مشغول بودند و در امنیت و صلح زندگی می‌کردند، پس از حمله‌ی روسیه دچار تغییرات اجباری بسیاری، از جمله فرار از کشور و تحمل سرگردانی شدند.

لازم به ذکر است که دو نویسنده‌ی مورد مطالعه، به طور متفاوتی به این مسئله می‌پردازند. در ستاره سرگردان، نویسنده پیش از هر چیز، زندگی آرام، آزاد و شاد استر و دوستانش را در آرامش و صلح با طبیعت ترسیم می‌کند. اما به زودی شادی و آزادی

⁶ ر.ک. مرضیه اطهاری نیک عزم، فریبا سادات هاشمی، « بررسی گفته‌پردازی در رمان ستاره سرگردان اثر ژان ماری گوستاو لوکلزیو»، مجله مطالعات زبان فرانسه، دوره 13، شماره 24، 2021، صفحات 29-44.

⁷ برونو تیبو، «نوشتار جنگ در "هانه" و "کمپ نورشمس" از ژ.م. ژ. لوکلزیو»، مطالعات جدید فرانسوی زبان‌ها، دوره 24، شماره 2، 2009، صفحه 103.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

قهرمان ما، جای خود را به تلخی تبعید می دهد. هنگامی که جنگ به وطن استر، دهکده سنت مارتین، نزدیک می شود و خبر ورود نیروهای آلمانی پخش می شود، عده‌ای از مردم، از جمله خانواده استر که یهودی بودند، برای زنده ماندن چاره‌ای جز فرار نیافتند. بدون شک، ترک یک زندگی ایده آل، به خصوص برای استر بسیار سخت بود: « برای اولین بار استر دریافت که با مردم دهکده فرق دارد و این باعث اندوهش می‌شد. آنها می‌توانستند در خانه‌هایشان بمانند و به زندگی‌شان در دره، زیر آسمان ادامه دهند[...]. گویی هیچگاه خانه‌ای نداشته و گویی حق داشتن این آسمان و این آب را ندارند. گلویش از عصبانیت و دلهره فشرده می‌شد و قلبش در سینه اش به شدت می‌تپید⁸».

جنگ ممکن است همانطور که به آن اشاره کردیم، سرگردانی را با خود به همراه داشته باشد و سرگردانی هم ناگزیر منجر به بی‌خانمانی می‌شود. بنابراین این زنجیره اجتناب‌ناپذیر و تکرارشونده است. چه امیر و پدرش پس از درگیری افغانستان در جنگ با روسیه، چه استر یا نجمه، پس از درگیری کشورهایشان، مجبور شدند با مختصر وسایلی سرگردان مناطق مختلف شوند. اما همانطور که لوکلزیو اشاره می‌کند، سرگردانی ناشی از این جنگ‌ها، فقط محدود به مردم همان کشور خاص نمی‌شود، بلکه بر افراد ملیت‌های دیگر نیز تأثیر گذار است. به عنوان مثال، استر در راه فرار از سنت مارتین، انبوهی از فراریان کشورهای مختلف را می‌بیند: « [...] استر نام دیگران را نمی‌دانست. آنها یهودی‌های بسیار فقیری بودند که از آلمان، لهستان و روسیه آمده بودند و همه چیزشان را در جنگ از دست داده بودند⁹». در این شرایط ترس، نگرانی، ناراحتی، بدبختی، ناتوانی و خستگی بر فراریان چیره شده بود. آنها اولین شب سرگردانی را زیر سقف آسمان، در وسط جنگل گذراندند. روز بعد نیز به همین ترتیب سپری شد: پیاده روی‌های بی‌وقفه، خستگی، گرسنگی، ترس، سرما، باران‌های سیل آسا، باد، اضطراب و ناامیدی شامل حال فراریان و همچنین سربازان ایتالیایی شده بود: «بالاخر، باران ریزی، شروع به باریدن کرد. امتداد مسیر، در سینه کش کوه، در سمت راست دامنه کوه، کلبه‌هایی به چشم می‌خورد. مردان و زنان درمانده از خستگی و بی‌حال شده از سرما، به آنجا پناه برده بودند و از دور سایه‌هایشان در ورودی این پناهگاه حزن‌انگیز دیده می‌شد¹⁰». پس از عبور از این کوره راه‌های طاقت فرسا و رسیدن به ایتالیا، استر و مادرش به مدت یک سال در ازای خوراک و جای خواب، در پانسیون در فستیونا کار می‌کردند. حتی هنگامی که یک جنگ تمام می‌شود، خسارت‌های باقی مانده از آن، چه مادی باشند، چه معنوی، تا مدت‌ها به راحتی جبران نمی‌شود. بنابراین نمی‌توان توقع داشت بلافاصله پس از اتمام جنگ، همه چیز به روال عادی برگردد. به همین ترتیب وقتی در ستاره سرگردان، جنگ جهانی تمام شد، استر و مادرش همچنان بی‌خانمان بودند و با بازگشت به پاریس، نه پولی داشتند و نه خانه‌ای. پس از مدتی اقامت در آپارتمان دوست پدر، استر و الیزابت، پاریس را به مقصد ماری و سپس تولون، ترک کردند. بدون شک سفر با قطار برای آنها چالش‌ها و سختی‌های بسیاری را در پی داشت، اما نه به اندازه‌ی سفرشان با کشتی. در بندر آلون پس از رسیدن کشتی، فراریان را در زیر زمین آن که گرم، تاریک و مرطوب بود، جا دادند. به دنبال سوار شدن مسافران، طوفان سه روز متوالی ادامه داشت. سرانجام پس از گذراندن این شرایط سخت و خروج از بندر پورتمن، با از راه رسیدن قایق گمرک، ماموران کشتی را توقیف کردند و مسافران را به زندان انداختند.

در این رمان ترس از اسارت در تمام طول سفر همراه تبعیدیان است. با از سرگیری راه، پناهندگان بار دیگر با دریا، انتظار و ترس مواجه می‌شدند. این بار ترس آنها از نیروهای انگلیسی و دستگیر و زندانی شدن توسط آنها بود: « آن شب، ست فراتلی از آب‌های قبرس با چراغ‌های خاموش گذشت و موتورها کار نمی‌کردند و تنها حرکت، توسط باد بود [...] افسران گمرک انگلیس در حال گشت زنی هستند. انگلیسی‌ها در قبرس، هزاران زن و مرد و بچه‌ای را که به سمت ارتزایسرایل در حرکت بودند، دستگیر و زندانی کرده بودند. برژه می‌گفت که اگر انگلیسی‌ها آنها را دستگیر کنند، بدون شک باز می‌گردانندشان. آنها، همه را به اردوگاه

⁸ ژان ماری گوستاو لوکلزیو، ستاره سرگردان، ترجمه سجاد تبریزی، چاپ اول، 1395، نشر آموت، تهران، صفحه 97.

⁹ ژان ماری گوستاو لوکلزیو، همان، صفحه 95.

¹⁰ همان، صفحه 121.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

می‌فرستند، سپس با کشتی، بعضی‌ها را به فرانسه، برخی را به ایتالیا، برخی دیگر را به آلمان یا لهستان، بازمی‌گردانند^{۱۱}». یکی از نکات جالب در بررسی تطبیقی رمان *بادبادک باز* و *ستاره سرگردان*، شباهت فرار پناهندگان است. در رمان خالد حسینی، پناهجویان افغان زمانی که می‌خواستند از افغانستان به پاکستان فرار کنند، مجبور بودند برای عبور از مرز در مخزن تاریک، آلوده و ترسناک یک تانکر نفت پنهان شوند. در رمان لوکلزیو نیز همین وضعیت برای پناهندگان پیش می‌آید. آنها نیز برای سفر به اورشلیم سوار کشتی‌ای شدند که برای جلوگیری از شناسایی شدن توسط نیروهای مسلح و عبور مخفیانه از مرز، مجبور بودند در مکان مشابه‌ای، یعنی زیرزمین تاریک، گرم و ترسناک کشتی پنهان شوند. جالب است که هر دو محیط باعث ایجاد ناراحتی‌های جسمانی در هر دو گروه پناهندگان شد که نشانه‌ی نامناسب و غیر متداول بودن شیوه‌ی جابجایی پناهندگان است.

ملاقات استر با دیگر شخصیت اصلی رمان، نجمه، بخشی بسیار با اهمیت محسوب می‌شود. نویسنده با تلاقی سرگردانی استر و نجمه، محور اصلی داستان را تشکیل می‌دهد. با کاهش سرعت کامیون‌ها، استر پناهندگان عرب را دید که از همان جاده، غمگین و با پای برهنه عبور می‌کنند. ملاقات دو قربانی جنگ که در واقع از دو ملیت متضاد، و دو طرف مقابل هم در جنگ بودند، تأثیر سرگردانی ناشی از جنگ را عمیق‌تر نشان می‌دهد. به این صورت که طی یک برخورد کوتاه اما بسیار موثر، دو دختر جوان آنقدر از نظر قلبی و احساسی به هم نزدیک می‌شوند که تا آخر عمر هرگز یکدیگر را فراموش نمی‌کنند. تیپو در تحقیقش، به این دیدار یک ارزش نمادین و سمبولیک نسبت می‌دهد: «لوکلزیو در *ستاره سرگردان*، آشتی بین یهودیان و مسلمانان را توصیف نمی‌کند. بلکه پیوند عمیق و پیچیده‌ای را بیان می‌کند که در تفکر و نوشتار بین استر و نجمه و هستی ایجاد شده^{۱۲}». نویسنده همچنین از طریق این ملاقات عجیب جنبه ویرانگر جنگ را یادآور می‌شود. در واقع این روایی، یادآوری می‌کند که در هر صورت، چه در جنگ برنده شوی چه بازنده، قربان‌هایی خواهی داشت: «رویارویی تراژیک» دو موجود مغلوب، ملاقات کوتاه اما سرنوشت‌ساز دو قربانی بی‌گناه که به طرز وحشیانه‌ای از خاکشان و از گذشته‌شان کنده شدند. جنگ آنها را رانده و دنبال کرده، و به نظر گرفتار درگیری شدند که پایانی ندارد^{۱۳}».

یکی از عواقب جنگ برای قربانیان آن، بی‌خبری و استرس ناشی از آن است. مردم نمی‌دانند وضعیت حتی یک ساعت آینده‌شان چگونه خواهد بود. آیا زنده یا مرده، اسیر یا آزاد، گرسنه یا سیر، عزادار، سالم یا مجروح خواهند بود. این وضعیت در نهایت منجر شد عرب‌های ساکن اردوگاه نور شمس به اردوگاهی آورده شوند و به مدت طولانی در میان بیابان گیر بیفتند. یکی از شخصیت‌های اصلی *ستاره سرگردان*، نجمه، در این باره می‌گوید که در زمان رسیدنشان به اردوگاه، هیچکس گمان نمی‌کرد مجبور شود این همه مدت آنجا بماند: «اردوگاه نور شمس کم‌کم در حال غرق شدن در بدبختی است. وقتی که ما با کامیون‌های برزنت کشیده‌ی سازمان ملل به اینجا رسیدیم، نمی‌دانستیم که این محل جدید زندگی ما خواهد بود و فکر می‌کردیم که پس از یکی دو روز، به سفرمان ادامه خواهیم داد^{۱۴}». نجمه و گروهی از پناهندگان عرب که بیشتر آنها زن و کودک بودند، توسط کامیون‌های سازمان ملل به اردوگاه نور شمس آورده شدند. آنها مجبور بودند در بیابانی زندگی کنند که اطراف آن تا کیلومترها هیچ نشانی از حیات وجود نداشت، جایی که نجمه آن را «پایان زمین» می‌نامد. نجمه قبل از اینکه پناهنده شود، در عکا زندگی می‌کرد. پدرش مجبور شد به جنگ برود. او که از کودکی مادر نداشت دیگر کاملاً تنها شده بود. در واقع، به دلیل جنگ، امنیت عکا به خطر افتاده بود. بنابراین نجمه و سایر اهالی، شهر را ترک کردند تا جان خود را نجات دهند: «سربازان آمدند و در خانه‌ی ما مستقر شدند و من سوار بر یک کامیون شدم. گروه از مقابل دروازه‌های عکا، زیر نگاه‌های باقی مانده اهالی این شهر می‌گذشت. کامیون‌ها در مسیرهای مختلف در حرکت

¹¹ همان، صفحه 205.

¹² برونو تیپو، «نوشتار جنگ در "هانه" و "کمپ نور شمس" از ژ.م. ژ. لوکلزیو»، همان، صفحه 105.

¹³ همان، صفحه 102.

¹⁴ ژان ماری گوستاو لوکلزیو، همان، صفحه 232.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بودند به سمت کانتارا، نبتیه یا به سمت غزه در جنوب، به سمت طولکرم، جنین، رام الله^{۱۵}. اینگونه پناهندگان از اردوگاه نورشمس سردرآوردند. در واقع سفر یا به عبارتی مهاجرت، جزء لاینفک زندگی شخصیت‌های این رمان، به خصوص شخصیت‌های اصلی است. همانطور که شکرانی نیز در مقاله‌اش به این موضوع می‌پردازد: «روایت داستان حول محور سفرهای بی پایان فردی یا گروهی، شکل می‌گیرد. این سفرها را به دلایل جمعی بودنشان، و به این دلیل که اغلب بازگشتی ندارند، "مهاجرت" می‌نامیم^{۱۶}».

در اردوگاه نورشمس شرایط زندگی واقعا سخت بود. پناهندگان اصلا از نظر روانی در وضعیت خوبی نبودند. مردم سرپناهی نداشتند که بتوان نام "خانه" بر آن نهاد. نجمه در توصیف محل سکونتشان می‌گوید که خانه‌های آنها چیزی جز اجزای دور ریختنی مختلفی از چوب و پارچه و مقوا نبود و عملا پناهگاه مناسبی محسوب نمی‌شد: «... سرزمینی با بوته‌های خار و درختان آقایی که سایه‌ای ندارند، دره‌ای با رود خشکیده، خانه‌هایی از چوب و مقوا، خیمه‌های پاره شده، سرپناه‌هایی که با بدنه‌ی ماشین‌ها، با پیت بنزین ساخته شده و با تکه‌های لاستیک‌ها که بوسيله مفتول آهنی به هم دوخته شده بودند^{۱۷}». عدم توجه کافی به پناهندگان کمپ، آنها را از داشتن ابتدایی‌ترین امکانات زندگی محروم کرده بود. کیفیت زندگی در نورشمس به حدی کم بود که مردم مانند مرده‌های زنده زندگی می‌کردند. آنها نمی‌توانستند بسیاری از نیازهای روزانه خود را تامین کنند. در واقع محرومیت را در همه ابعاد تجربه می‌کردند و هیچ کس، صرف نظر از سن و موقعیتش، از این امر مستثنی نبود، حتی رومیه، تنها زن جوان باردار اردوگاه: «عمه حوریه همان اول به یاری او شتافت، او را به خانه‌مان آورد و آن سو، در محل خواب که خارج از دسترس بود، جا داد^{۱۸}». پس از کشته شدن عزیزانش در جنگ، رومیه، در خیابان‌ها سرگردان شده بود. وقتی سربازان او را دیدند، ابتدا به بیمارستان نظامی، و سپس به چند اردوگاه مختلف منتقل کردند.

یکی از غم‌انگیزترین جلوه‌های سرگردانی حاصل از جنگ در رمان لوکلزیو، در زایمان رومیه تجلی پیدا می‌کند. او که از ابتدای آمدنش به کمپ، باردار و تنها بود، پس از گذراندن دوران سخت حاملگی‌اش، هنگامی که به یکی از دره‌های اطراف کمپ رفته بود، در وسط بیابان و بدون هیچ گونه امکانات و تجهیزات اولیه بهداشتی زایمان می‌کند. این تولد را می‌توان نشانه‌ی تحول و آغازی دوباره پس از یک دوره طولانی ناامیدی، رکود و مرگ دانست. پاگان لویز این تولد را به نوعی جبران مضمون مرگ و ویرانی‌های ناشی از جنگ می‌داند: «در میان خشکی اردوگاه، تولد کودکی از رومیه‌ی جوان، باعث تعادل مرگ و اندوه یک جنگ ناعادلانه می‌شود. این کودک که در نابرابری زمین به دنیا آمده است، واسطه‌ای است که داستان نجمه را به فصل بعد، فرزند خورشید، پیوند می‌دهد^{۱۹}».

مضمون سرگردانی هم در تنوع شخصیت‌ها، هم در آوارگی‌شان و همچنین در نوشتار لوکلزیو قابل مشاهده است. این همان چیزی است که تأثیر این موضوع را بر خواننده دوچندان می‌کند. همانطور که هاشمی نیز در مقاله‌ی خود اشاره می‌کند، «ما نوعی هرج و مرج روایی مشاهده می‌کنیم که در آن تغییرات دائمی کنشگر، مکان و زمان، داستان را از نظام بیانی هماهنگ و عادی خارج می

^{۱۵} همان، صفحات. 235-236.

^{۱۶} غلامرضا شکرانی، مهدی حیدری، «سفر به سوی بی‌نهایت: تبعید و دیگری، شناخت جدیدی از خود»، *مجله مطالعات زبان فرانسه*، دوره 12، شماره.

22، 2020، صفحه. 36.

^{۱۷} ژان ماری گوستاو لوکلزیو، همان، صفحه. 238.

^{۱۸} ژان ماری گوستاو لوکلزیو، همان، صفحه. 255.

^{۱۹} آنتونیا پاگان لویز، «سرگردانی، خیال و اسطوره در آثار لوکلزیو»، دانشگاه مورس، صفحه. 119.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

کند. این در واقع همان سرگردانی است که در دنیای داستان دیده می شود؛ سرگردانی استر و نجمه، دو قهرمان و کنشگر داستان^{۲۰}.

مطالعه‌ی سرگردانی در رمان *بادبادک باز*، نشان می‌دهد که در مقایسه با *ستاره سرگردان*، این مضمون به گونه‌ای متفاوت نمود پیدا می‌کند. زیرا زندگی در افغانستان، به ویژه از منظر قومی، زبانی و فرهنگی ویژگی‌های خاصی را بر مردم آن تحمیل می‌کند. مدت‌ها پیش از شروع درگیری‌های نظامی در افغانستان، این قوم، پیش زمینه‌ی تنش‌های نژادی و همچنین درگیری‌های فرهنگی داخلی را داشتند: « ساختار جامعه افغانستان ترکیبی از نژادها، زبان‌ها، مذاهب و خرده فرهنگ‌های گوناگون است. این اختلافات مانع عمده‌ای بر سر راه توسعه این کشور بوجود آورده است. علاوه بر همزیستی طولانی اقوام، گروه‌های زبانی و خرده فرهنگ‌های موجود در این کشور، نمی‌توان آن را به عنوان جامعه واحد که دارای هویت اجتماعی مشترک باشد به حساب آورد^{۲۱}». از یک سو با کودتای ۱۹۷۹ و تغییر پادشاه و از سوی دیگر با فرا رسیدن جنگ، آتش همه مشکلات افغانستان شعله ور شد. بنابراین منصفانه نیست که همه‌ی بلایای این کشور را به جنگ با روسیه نسبت دهیم.

در رمان *بادبادک باز*، بلافاصله پس از اولین برخورد بمب به افغانستان، نویسنده به طور ضمنی به مضمون سرگردانی به عنوان اولین نتیجه جنگ اشاره می‌کند و در واقع از جنگ به عنوان مقدمه‌ای برای ایجاد سرگردانی و فرار مردم از وطنشان یاد می‌کند. او پیام خود را از طریق گفت و گویی میان دو شخصیت مهم داستان، یعنی امیر و حسن، و نگرانی حسن از آوارگی، منتقل می‌کند: « - امیر آقا؟

- چیه؟

- جمهوری یعنی چی؟ [...]

- جمهوری یعنی این که من و بابام باید از اینجا برویم؟

- دم گوشش گفتم: فکر نکنم."

حسن از فکرش بیرون نمی‌رفت. امیر آقا؟

- چیه؟

- دوست ندارم من و بابام را از اینجا بیرون کنند^{۲۲}».

پس از اشغال کابل توسط نیروهای شوروی و بوجود آمدن ناامنی، بسیاری از مردم مجبور شدند فرار کنند. امیر و پدرش هم که چاره‌ی دیگری نیافتند، تصمیم به جلائی وطن گرفتند. بنابراین به کمک قاچاقچیان انسان، در شرایط بسیار خطرناک و سخت، کابل را به مقصد جلال آباد ترک کردند تا از طریق آن به پیشاور بروند: « ما را می‌برد به جلال آباد در صد و هفتاد کیلومتری جنوب شرقی

²⁰ مرضیه عطاری، فریبا سادات هاشمی، « مطالعه‌ی روایت در *ستاره سرگردان* لوکلزیو»، *مجله مطالعات زبان فرانسه*، دوره 13، شماره 24، 2021، صفحه 39.

²¹ محمد محسنی، محمدعلی میرعلی بیداخویدی، « توسعه سیاسی افغانستان و نقش بازدارنده قومیت گرایی در شکل گیری آن»، اولین همایش بین المللی بحران های ژئوپلیتیکی جهان اسلام، 1395، صفحه 1.

²² خالد حسینی، *بادبادک باز*، ترجمه زیبا گنجی، پریسا سلیمان زاده، چاپ سیزدهم، 1397، مروارید، تهران، صفحات 43-44.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

کابل تا برادرش تور، که با کامیونی بزرگتر و یک دسته فراری دیگر منتظرمان بود، ما را از گذر خیبر به پیشاور برد^{۲۳}». کریم قاچاقچی بود و آوارگان را از مرز عبور می‌داد و به پاکستان می‌رساند. مانع مهم در عبور آنها از مرز، وجود سربازان روسی بود. قاچاقچیان برای اینکه به مشکلی برنخورند، از پیش با آنها ساخت و پاخت می‌کردند تا سربازان اجازه‌ی عبور دهند. در آن زمان، هزاران سرباز روسی در نقاط مختلف افغانستان، بویژه مرزها مستقر بودند و رفت و آمدها را تحت کنترل داشتند: «در سال 1986 حدود یکصدویست هزار نفر از سربازان روسی در افغانستان بودند و نیروهای مشترک کابل و سربازان روسی کنترل شهرهای اصلی و جاده‌ها را بر عهده داشتند^{۲۴}». اما وقتی فراریان به ایست بازرسی رسیدند، یک سرباز مست روسی سعی کرد به یک زن جوان پناهنده تجاوز کند. در این قسمت از رمان، خالد حسینی سعی کرده گوشه‌ای از مشکلاتی را که افغان‌ها در هنگام مهاجرت با آن مواجه می‌شوند، نشان دهد. از جمله سایر معضلات آنها، گرسنگی، ترس، خشونت جنسی، استرس فراوان، بیماری، خفگی یا حتی مرگ است. خشونت جنسی یکی از مصائبی است که مردم افغانستان در طول جنگ یا مهاجرت متحمل می‌شوند، این مورد در رمان لوکلزیو، حتی طی فرار جنگ زدگان هم، وجود ندارد.

از آنجایی که مشابهت‌های فرهنگی زیادی بین دو کشور افغانستان و پاکستان وجود دارد، پاکستان یکی از گزینه‌های قابل توجه افغان‌ها برای مهاجرت به شمار می‌آید. به عنوان مثال، هر دو کشور دارای بیشترین تمرکز قبیله‌ای در جهان هستند. قبیله‌هایی از جمله بلوچ‌ها و پاتان‌ها، که در هر دو کشور زندگی می‌کنند. اما در سال 1979 با بروز کودتا، تعداد زیادی از مردم افغانستان به پاکستان مهاجرت کردند و در مناطق مختلف این کشور ساکن شدند. مجله سیاسی-اقتصادی ایران در سال 1368 در این باره نوشت: «اکثریت پناهندگان در قریب به 320 دهکده اردوگاه مانند اسکان داده شده‌اند و بعضی از آنان مستقلاً در میان پاکستانی‌ها زندگی می‌کنند. روستاهای آواره نشین جمعیتی بین چند هزار تا چند صد هزار نفرند^{۲۵}». علاوه بر این، این روزنامه تعداد کل مهاجران افغان را بیش از سه میلیون نفر تخمین می‌زند که بزرگترین جمعیت آواره در جهان از یک کشور واحد تا آن سال است. در تحقیقی دیگر این رقم در سال 1990 شش میلیون نفر تخمین زده شده است که رقم بسیار قابل توجهی را نشان می‌دهد: «از سال 1978، جمعیت زیادی از این کشور آواره شده‌اند که تعداد آنها در سال 1990 به بیش از شش میلیون نفر بالغ می‌گردید؛ این تعداد بیشترین جمعیت آوارگان را در دنیا تشکیل می‌دهند^{۲۶}».

بخش دو: اسارت، بیماری و مرگ

پس از فرار و در به دری قربانیان جنگ، دومین دسته از مضامینی که هم از نظر فراوانی در هر دو اثر زیاد است و هم از نظر اهمیت، قابل تامل و بررسی است، اسارت، بیماری و مرگ است. در واقع پس از اینکه جنگ بسیاری از مردم را از خانه و کاشانه‌ی خود دور می‌کند، خطرات بعدی که به احتمال زیاد آنها را تهدید می‌کنند، اسارت در چنگ دشمن، گرفتن بیماری‌های گوناگون در مراحل مختلف تبعید یا فرار، و در نهایت مرگ به دلایل متفاوت است. بنابراین در این بخش، این موضوعات که به یکدیگر نیز مربوط می‌باشند را در دو اثر مورد مطالعه بررسی خواهیم کرد. در ابتدای رمان ستاره سرگردان نویسنده به مرگ وحشتناک ماریوی جوان اشاره می‌کند. ماریو که در راه رساندن مهمات به مردان جبهه‌ی آزادی، برای حمله به آلمان‌ها بود، قربانی انفجار تصادفی همین مهمات شد. آلمانی‌ها در واقع شهرهای بسیاری را بمباران کرده بودند، از جمله شهر رزوو در لهستان، جایی که پس از بمباران

²³ همان، صفحه 126.

²⁴ حمید نظری، «بازگشت آوارگان افغانی»، *سیاسی-اقتصادی*، شماره 28، 1989، صفحه 30.

²⁵ همان.

²⁶ گروه ترجمه صراط، «فرهنگ مردم افغانستان»، *پژوهش‌های منطقه‌ای*، شماره 7، 2011، صفحه 291.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تمامی ساکنان یهودی آن دستگیر و به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند: « [...] آلمان‌ها خانه‌های این شهر را بمباران کردند و همه‌ی یهودی‌ها را گرفتند، آنها را در واگن‌های حمل حیوانات سوار کرده و به اردوگاه‌ها فرستادند، اردوگاه‌هایی که همین بچه‌ها در آن مجبور بودند آنقدر کار کنند تا بمیرند.^{۲۷}». عده‌ی زیادی از پناهجویان فرانسوی نیز پس از چند روز پیاده روی در جاده‌های صخره‌ای و سخت، در حالی که خسته، گرسنه و مجروح بودند و کودکان بیماری همراه خود داشتند، به اسارت سربازان آلمانی درآمدند. در واقع، هنگامی که آنها به ابتدای جاده‌ی بورگوسان دالماتزو رسیده بودند، توسط نیروهای مسلح غافلگیر شدند و در ساختمانی ویرانه، بزرگ و سرد، در نزدیکی یک ایستگاه قطار زندانی شدند تا صبح روز بعد به مکان نامعلومی منتقل شوند. نویسنده با کمک آلمان‌هایی همچون حرکت، بو، سروصدا و نور محیط، وضعیت اسفبار فراریان را به خوبی توصیف می‌کند: «بوی زنده‌ی عرق و ادرار، ضربه‌های واگن‌های باری، دودی که وارد واگن‌های بی‌روزنه می‌شد، روشنایی سحرگاه از میان شکاف درها، تولون، مارس، آوینیون؛ صدای چرخ‌ها، گریه بچه‌ها، صدای گرفته‌ی زنان، لیون، دیژون، ملون؛ سکوت در پس ایستادن قطار و دوباره، شب و سرما، بی تحرکی سرگیجه آور^{۲۸}».

بیماری اگر در حالت عادی به سراغ فردی بیاید، قطعاً چالش‌ها و ناراحتی‌هایی برای او ایجاد خواهد کرد. اما در شرایط خاصی مانند جنگ، وقتی فرد هم زمان درگیر مسائل دیگری از قبیل فرار یا اسارت، یا حتی کمبود دارو و بیمارستان باشد، یک بیماری ساده هم می‌تواند به یک معضل بزرگ تبدیل شود. ممکن است این بیماری‌ها به صورت‌های مختلف روحی یا جسمی، و به طور مستقیم و یا حتی غیر مستقیم از جنگ بروز کنند. شخصیت اصلی رمان لوکلز، بو، استر، به دلیل فشارهای روحی که غیر مستقیم از جنگ نشأت گرفته بود، دچار افسردگی حاد می‌شود. این در حالی است که بیماری روحی شخصیت اصلی رمان حسینی، زیاد با جنگ ارتباطی ندارد و به نوعی ناشی از افکار بیمارگونه‌ی خود اوست. هنگامی که استر و مادرش در آپارتمان کوچکی در پاریس زندگی می‌کردند، استر به دلیل فشار روحی شدید ناشی از نتایج جنگ و غم از دست دادن پدرش، بیمار شد. سیمون روبن و الیزابت هر کاری برای مراقبت از او انجام دادند. او ابتدا از نظر روحی و سپس جسمی بیمار شد. فقر و سوء تغذیه نیز بیماری او را تشدید می‌کردند. استر از آن دوران به عنوان سال‌های وحشت یاد می‌کند. پس از مدتی، استر و مادرش به همراه سایر پناهندگان، سعی داشتند خود را به اورشلیم، سرزمینی که در دوران جنگ برای یهودیان امن بود، برسانند. پناهندگان پس از گذراندن مدتی انتظار و بی‌خبری در ساحل، سوار کشتی ست فراتلی شدند تا به اورشلیم بروند. بسیاری از پناهندگان از قبل مریض شده بودند و سفر طولانی سلامتی آنها را از بین برده بود: «در تاریخ-روشن سالن کشتی، آنها را می‌بینم که با رنگ‌هایی پریده روی زمین دراز کشیده‌اند. برزه هم احتمالاً بیمار است، چرا که رفته و پیدایش نیست. آنها را می‌توانند، در انتهای سالن کشتی، روی چاهک‌های آن خم شده و استفراغ می‌کنند. [...] من مجبور می‌شوم تا کمکش کنم که خود را به چاهک‌ها برساند. سپس در حالی که سرد سرد شده، دراز می‌کشد^{۲۹}».

اسارت تجربه‌ای تلخ است که در زمان جنگ خواه ناخواه، گریبانگیر بسیاری از جنگجویان و مهاجران می‌شود. لازم به ذکر است که خود اسارت نیز می‌تواند منجر به آن دو پیامد دیگر، یعنی بیماری، یا مرگ نیز بشود. از این رو بیشتر حائز اهمیت است. اگر جنگی در کشور استر اتفاق نیفتاده بود و او را مجبور به تبعید نکرده بود، او در سنین ابتدایی زندگی‌اش، هرگز اسارت را تجربه نمی‌کرد. اولین باری که استر اسارت را تجربه کرد زمانی بود که پناهجویان در زیرزمین کشتی پنهان شده بودند تا از مرز عبور کنند، اما پلیس آنها را دستگیر و بدین ترتیب مدتی در یک ساختمان زندانی کرد. اما پس از اینکه هویت پدر استر به عنوان یکی از

²⁷ ژان ماری گوستاو لوکلز، بو، همان، صفحه 102.

²⁸ همان، صفحه 135.

²⁹ همان، صفحه 175.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

اعضای جبهه آزادی بخش فاش شد، پلیس آنها را آزاد کرد. زیرزمین تاریک، گرم و ترسناک کشتی ست فراتلی هم مانند محیط آلوده‌ی تانکر نفت، باعث ایجاد ناراحتی‌های جسمانی در هر دو گروه پناهندگان شد.

پس از راهی شدن مجدد به سمت اسرائیل، پناهجویان اینبار از اینکه توسط نیروهای انگلیسی متوقف شوند، دچار نگرانی و اضطراب شدند. فراریان می‌دانستند که اگر انگلیسی‌ها آنها را دستگیر کنند، به اردوگاه‌هایی می‌برند تا از آنجا به فرانسه، ایتالیا، آلمان یا لهستان بازگردانند، همان سرنوشتی که برای هزاران پناهنده دستگیر شده در قبرس رخ داد بود. تعداد زیادی از آن پناهجویان نیز جان باخته بودند. در واقع سرنوشت آنها این بود که به کاراجباری، اسارت یا مرگ محکوم شوند. پناهندگان اسپر شده در دره استورا، زندانیان اردوگاه بورگوسان دالماتزو، کشاورزان یهودی مستعمره آتاروت یا حتی پدر استر نیز سرنوشتی جز مرگ نداشتند. در رمان لوکلزیو از بخش سوم به بعد، بیشتر مرگ‌ها به دلیل بیماری یا گرسنگی اتفاق می‌افتد که پیامدهای ثانویه جنگ محسوب می‌شوند. پناهندگان عرب از جمله نجمه، به اردوگاه نورشمس برده شده بودند، جایی که در آن مثل زندانیانی در اسارت بیابان بودند. در این اردوگاه مرگ و میرهای روزافزونی به وقوع می‌پیوست. لوکلزیو در بخش سوم رمانش، پیش از بیان مرگ انسان‌ها، به مرگ حیوانات اشاره می‌کند و کم‌کم خواننده را برای وقایع وحشتناک‌تری آماده می‌کند. در واقع مرگ، چه انسانی که به دلیل قحطی اتفاق می‌افتاد، چه به دلیل بیماری، ابتدا حیوانات را در برمی‌گرفت. ابتدا نجمه شاهد مرگ غم‌انگیز سگی بر اثر تشنگی بود. نویسنده کمی بعد مرگ حیوانات را با مرگ انسان پیوند می‌دهد و از طریق بیان مرگ سگ‌ها و موش‌ها، کم‌کم خواننده را برای اعلام خبر مرگ پناهندگان کمپ آماده می‌کند.

یکی از نکات روایی جالبی که نویسنده از آن بهره گرفته است، استفاده از تکنیک داستان در داستان است. در واقع خواننده‌ی رمان از طریق قصه‌هایی که از زبان یکی از شخصیت‌ها برای سایرین روایت می‌شود، و بنابراین از طریق داستان دیگری، به عمق دیدگاه نویسنده در این داستان، دست می‌یابد. در شرایط بسیار سخت اردوگاه نورشمس، آوارگان چنان در مضیقه بودند که انگار روحشان مرده بود و فقط جسمشان وجود داشت و مرده‌های زنده‌ای شده بودند که فقط نفس می‌کشیدند. برای مثال عمه حوریه داستان‌هایی از مردگان و از شهرشان که در میان بیابان بود روایت می‌کرد. از مسافری که به آن شهر رفت اما دیگر هرگز بازنگشت. در واقع داستان‌های، مطرح شده از زبان او، آنچه برای خودشان اتفاق می‌افتاد را بیان می‌کرد: «...» یا حتی مردگانی که برای نفس کشیدن از گور خود بیرون می‌آمدند. داستان‌های ارواح مردگان، شهر مردگانی که در بیابان ناپدید شد و مسافرانی که اشتباهاً به آنجا رفتند و دیگر بازنگشته بودند³⁰. این مرده‌های زنده، قبل از آمدن به کمپ بعضی از اطرافیان خود را از دست داده بودند. رومیه که یکی از بازماندگان دیر یاسین بود، شوهر، پدر، مادر، پدربزرگ و مادربزرگ خود را در طول جنگ از دست داده بود. لیالی پیر نیز پسرانش را از دست داده بود. پدر، پدربزرگ، عمه و عده‌ای از همشهریان نجمه نیز در جریان جنگ کشته شده بودند.

نویسنده وقتی می‌خواهد فرا رسیدن طاعون را اعلام کند، ابتدا با مرگ حیواناتی مانند سگ و موش شروع می‌کند. لاشه‌ی موش‌های مرده که آلوده به طاعون شده و مرده بودند، بیماری را به بچه‌هایی که با آنها بازی می‌کردند سرایت داد. در نتیجه بیماری و سپس مرگ، در سراسر اردوگاه پخش شد و گسترش یافت. بدین ترتیب تمامی ساکنان اردوگاه بیمار شدند و یکی پس از دیگری جان باختند. تنها نجمه، سعدی و نوزاد رومیه، لولا توانستند جان سالم به در ببرند و از اردوگاه به سمت بیابان برهوت راهی شوند. البته آنها تنها پناهندگان سرگردان در بیابان نبودند. در راه، آنها پناهندگان دیگری را دیدند که از اردوگاه‌های آتیل، تولکرم، کلانساوه و مناطق دیگر آمده بودند. آن آوارگان نیز شاهد مرگ بسیاری از حیوانات، انسانها و همچنین اسارت یا فرار مردمان مناطق خودشان بودند. همچنین پناهندگان امان نیز سرنوشتی مشابه سرنوشت پناهندگان نورشمس داشتند. در اردوگاه آنها تعداد قابل توجهی از آوارگان در اثر گرسنگی یا بیماری جان خود را از دست دادند و بقیه آنها فرار کرده بودند: « آنها

³⁰ ژان ماری گوستاو لوکلزیو، همان، صفحه 248.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

لاغر و آفتاب سوخته بودند و لباس‌هایی پاره به تن داشتند، برخی از آنها، پاهایشان برهنه بود و از اردوگاه‌هایی که در آن زنان و مردان از گرسنگی و تب مرده بودند، تعریف می‌کردند. تعداد بچه‌های از بین رفته به قدری بود که آنها مجبور شده بودند، جنازه‌ها را در کانال‌های خشکیده رها کنند^{۳۱}».

یکی از شیوه‌های روایی قابل توجه لوکلزیو که در این رمان نیز بسیار مشهود است، این است که حتی وقتی او تلخ‌ترین و سیاه‌ترین تراژدی‌های جنگ را نیز بیان می‌کند، سعی می‌کند به روش خود آنها را تلطیف کند. برای این کار او معمولاً از عناصر طبیعت استفاده می‌کند. اینگونه حتی زمانی که خواننده با وحشتناک‌ترین حوادث جنگ نیز روبرو می‌شود، تلخی و تاریکی زیادی را احساس نمی‌کند. در مثال زیر، نویسنده ابتدا به توصیف شکوه ساختمانی با نمای باروک می‌پردازد، سپس از آواز زیبای پرندگان چون قمری‌ها، توکاها و بلبل‌ها، زیبایی باغ‌ها و برکه‌ها، به منظور تلطیف زشتی، خشونت و سیاهی مرگ و اسارت استفاده می‌کند.

زیر پنجره‌های خانه سفید، با وجود غرولند قمری‌ها و فریاد بلبل‌ها، این سکوت مرگ است که حکم می‌راند. قدم برمی‌دارم و صدای پدرم را در آشپزخانه‌مان در سن مارتین می‌شنوم، انگار از سیاه‌چال‌هایی صحبت می‌کند که هر روز در آن کسانی شکنجه می‌شوند، کشته می‌شوند؛ سیاه‌چال‌هایی که زیر ساختمان‌های مجلل پنهانند و شب‌ها، فریاد زنان از آنجا بلند است. فریاد محکومان به شکنجه که در میان باغ‌ها و باغچه‌ها، در برکه باغ‌ها، خفه می‌شوند، فریادهای گوش‌خراشی که صدای توکاها را تحت الشعاع قرار می‌داد^{۳۲}.

موضوع مورد مطالعه ما یعنی مرگ، بیماری و اسارت در کتاب خالد حسینی اشکال دیگری به خود می‌گیرد. بیشتر مرگ‌های بیان شده در این رمان، به صورت قتل، یعنی مرگی که توسط فرد دیگری از روی عمد صورت می‌گیرد، بروز کرده‌اند، و سایر اشکال مرگ به ندرت دیده می‌شوند. در حالی که در اثر لوکلزیو، سایر راه‌های مرگ از جمله ایپدیمی، از نظر فراوانی بیشتر است و زمینه ساز مرگ عده‌ی قابل توجهی از شخصیت‌ها شده است. اولین مرگی که خالد حسینی به آن اشاره کرده، پس از آغاز درگیری‌ها در افغانستان رخ می‌دهد و به مرگ مشکوک خواننده افغان، احمد ظاهر توسط دوستانش برمی‌گردد که احتمالاً به موضع‌گیری‌های سیاسی او مربوط می‌شده است.

در این رمان، برخلاف رمان لوکلزیو، آوارگان طی مسیر فرارشان، به بیماری خاصی مبتلا نمی‌شوند. آنها همچنین مجبور به تحمل پیاده روی‌های طولانی، طاقت فرسا و بیماری‌های سفر نیستند. در طول اقامتش در خانه‌ی پدری امیر، رحیم خان، بیمار می‌شود و به مرور زمان و با مهاجرتش به پاکستان، با سرفه‌های خونی شدیدی مواجه می‌شود و روز به روز نیز حالش وخیم تر می‌شود تا او را به مرگ نزدیک کند. شخصیت اصلی، امیر نیز در مسیر فرار از افغانستان به پاکستان دچار حالت تهوع و استفراغ مکرر می‌شود. سایر فراریان نیز در حالی که در مخزن تانکر محبوس بودند، به همین علائم دچار می‌شوند. جو آلوده‌ی درون تانکر نه تنها مسافران را دچار مشکلات شدید تنفسی کرده بود، بلکه منجر به مسمومیت و مرگ کمال نیز شد. مادر او پیش از این بر اثر اصابت موشکی جان باخته بود و پدرش وقتی مرگ کمال را دید، نتوانست طاقت بیاورد و همانجا بلافاصله خودکشی کرد. در این رمان، شاهد موارد مختلفی از خودکشی هستیم، در حالی که در رمان لوکلزیو هیچ موردی از خودکشی وجود ندارد.

اسارت همیشه به معنای گرفتار شدن در یک مکان مشخص مانند زندان نیست، یا لاقلاً برای افغان‌ها اینگونه نیست. بر خلاف اسارت شخصیت‌های لوکلزیو در دست دشمنانی از یک ملیت متفاوت، در رمان خالد حسینی، افغان‌ها اغلب اسیر هموطنان خود بودند. در واقع یک اختلاف نژادی ساده، به منزله‌ی دلیلی محکم برای خودپرستی و خود بزرگ بینی بعضی از افغان‌ها محسوب

³¹ همان، صفحه 301.

³² ژان ماری گوستاو لوکلزیو، همان، صفحه 346.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

می‌شد، آنچه که مجوزی بود برای اعمال انواع فشارها بر سایر اقوام، به خصوص در زمان جنگ‌های جناحی و پس از آن، به قدرت رسیدن طالبان. خالد حسینی در کتابش این موضوع را با شفافیت مطرح می‌کند که مردم افغانستان در کشور خود و در خانه خود، اسیر بودند و برای یک رفت و آمد ساده از محله یا خیابانی به محله دیگر با مشکلات زیادی مواجه می‌شدند، تا جایی که ممکن بود برای یک خرید ساده کشته شوند. پس از خروج اتحاد جماهیر شوروی درگیری‌ها در افغانستان، این بار بین جناح‌های داخلی، ادامه داشت و قربانیانی به جا می‌گذاشت. این درگیری‌ها در واقع به یک جنگ داخلی تمام عیار تبدیل و باعث مرگ بسیاری از مردم شد. نویسنده از کابل آن زمان به عنوان جهنم روی زمین یاد می‌کند: «کابل افتاده بود دست مسعود ربانی و مجاهدین. جنگ داخلی بین جناح‌ها شدت گرفته بود و هیچ کس نمی‌دانست آن روز تا شب زنده می‌ماند یا نه. گوش‌های ما به نفیر گلوله‌ها و به غرش انفجارها عادت کرده بود. چشم‌های ما با منظره در آوردن اجساد از زیر آوار آشنا بود. آن روزها، امیر جان، کابل خیلی شبیه همان جهنمی که می‌گویند بود، روی کره زمین³³». علی که سالها به صاحب خان خدمت می‌کرد، وقتی به همراه پسر عمیش روی مین پا گذاشتند، مردند. دو دختر فرید نیز به همین سرنوشت دچار شدند. فرید هم در همان حادثه مجروح شد و چندین انگشت خود را از دست داد.

طمع به دست گرفتن قدرت، چهار سال بود که جناح‌های مختلف را با هم درگیر کرده بود، که در پی آن کابل و قندهار زیر فشار موشک و گلوله باران قرار می‌گرفتند. گروه‌های درگیر، حتی مناطق روستایی را نیز هدف حملات خود قرار می‌دادند. در نهایت گروه طالبان به این درگیری‌ها پایان داد. علیرغم ظهور طالبان به عنوان ناجیان و قهرمانان ملت، آنها خودشان نیز دور دیگری از درگیری‌ها را به راه انداختند که مهمترین آنها، قتل عام هزاره‌ای‌ها دو سال پس از روی کار آمدن بود. سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است: «چرا گروهی که تا به این اندازه ویرانگر است باید به قدرت برسد؟» دلایل زیادی برای این امر وجود دارد برای مثال: مردم از وضعیت بد اقتصادی-اجتماعی افغانستان، ویرانی‌های بزرگ ناشی از جنگ، سرگردانی‌ها و در به دری‌های فراوان، تنش‌های اجتماعی بین اقوام و تعصبات مذهبی به تنگ آمده بودند. همچنین مردم افغانستان نسبت به جناح‌های سیاسی بدبین شده بودند. مجله سراج در این باره می‌نویسد: «گرانی ارزاق عمومی، تلفات و ویرانی‌های ناشی از جنگ، آوارگی‌های بی پایان، تنش‌های اجتماعی در میان اقوام و قبایل و ظهور گرایش‌های شدید نژادی و تعصبات مذهبی و گروهی باعث گردید که مردم نسبت به کلیه گروه‌های جهادی و به خصوص نسبت به جناح حاکم، بدبین شوند [...] و حتی برخی از اقتشار از ورود طالبان استقبال کنند³⁴». به این ترتیب پایه‌های تشکیل طالبان ایجاد شد. در پایان سال 1994، طالبان به تدریج از هشتصد چریک در نزدیکی مرز جنوب غربی افغانستان تشکیل شد. این گروه به سرعت توسعه یافت و خود را به انواع تسلیحات از جمله خودروهای زرهی و هواپیما مجهز کرد: «اواخر فوریه-اوایل مارس سال 1995 تعداد نفرات این واحدها به بیست و پنج هزار نفر رسید و آنها به غیر از سلاح‌های سبک جنگ افزارهای سنگین، از جمله 250 فروند نفربر زرهپوش و ده هواپیما در اختیار داشتند³⁵».

برخلاف تصور برخی، طالبان نه تنها ناجی افغانستان نبودند، بلکه باعث ناامنی و کشت و کشتارهای بسیاری شدند. حسن در نامه‌ای که برای امیر نوشته بود به این کشتارها و ترس دائمی از کشته شدن توسط طالبان اشاره می‌کند: «شفقت از این سرزمین رخت بر بسته و از این کشت و کشتار گریزی نیست. دائم کشت و کشتار. توی کابل، ترس همه جا هست، توی خیابان‌ها، توی استادبوم، توی بازارها، این جا ترس قسمتی از زندگی ماست امیر آقا³⁶». اما در نهایت این ترس و کابوس برای حسن و همسرش به واقعیت تبدیل شد و آنها نیز مانند بسیاری از افغان‌ها توسط طالبان کشته شدند. در واقع به غیر از مرگ یا اسارت در کمپ‌های

³³ خالد حسینی، همان، صفحه. 239.

³⁴ نویسنده ناشناس، «عوامل سقوط کابل بدست طالبان»، نشر سراج، شماره 9، 1375، صفحه. 5.

³⁵ یوری گانگوفسکی، «طالبان: نیروی جدید»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم، شماره 17، 1376، صفحه. 144.

³⁶ خالد حسینی، همان، صفحات. 242-243.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

پناهندگان دیگر کشورها، سرنوشت دیگری در انتظار مردم افغانستان نبود. کسانی هم که جان سالم به در بردند به طرق مختلف توسط طالبان اسیر شدند. در واقع مردم مجبور بودند از قوانین خودساخته‌ی طالبان پیروی کنند، حتی به قیمت خشونت فیزیکی یا تجاوز جنسی. طالبان برخی از کودکانی را که پدر یا والدین خود را در طول جنگ از دست داده بودند به اسارت می‌بردند تا از آنها سوء استفاده کنند. یکی از این کودکان قربانی، پسر حسن، سهراب بود. او توسط طالبان از پرورشگاه گرفته شد و مورد سوء استفاده و تجاوز قرار گرفت.

جنايات طالبان عليه مردم پایانی نداشت. آنها قوانین بسیار سختگیرانه‌ای وضع کرده بودند و اگر کسی از آنها اطاعت نمی‌کرد، به وحشتناک‌ترین مجازات‌ها محکوم می‌شد. آنها گاهی مردم را در ملاً عام به دار می‌آویختند یا سنگسار می‌کردند و حتی از ارتکاب چنین جنایاتی خوشحال نیز بودند و فکر می‌کردند فرمان الهی را انجام می‌دهند. در بخشی از رمان، آصف به عنوان یک مامور طالبان با خوشحالی و افتخار از کشتار مردم بیگناه صحبت می‌کند و آن را آموزش دسته جمعی تلقی می‌کند. این طالب، پیش از این توسط نیروهای ببرک کارمل به زندان افتاده بود و به شدت شکنجه شده بود. آصف پس از آزادی‌اش، فرمانده‌ای که او را شکنجه کرده بود کشت، سپس تصمیم گرفت به بهانه‌ی ادای دین و انجام مأموریت مذهبی، به خواسته‌های طالبان جامع عمل بپوشاند. در واقع آصف را می‌توان نماینده‌ی طالبان در این رمان دانست: « آصف نماد طالبان است که به نام دین، اعمال فاشیستی وحشیانه‌ی او را مرتکب می‌شوند³⁷ »

بخش سه: فقر و گرسنگی

از آنجایی که جنگ تمام ابعاد زندگی را در یک جامعه مختل می‌کند، اقتصاد را نیز فلج می‌کند. بدین ترتیب، کسب و کارها کساد می‌شود، صادرات و واردات دچار تغییرات بسیاری می‌شود و بالاخره قحطی به جان مردم می‌افتد. از این رو، این موضوع نیز مانند موضوعات بخش‌های پیشین، توسط هر دو نویسنده‌ی مورد مطالعه، مطرح شده است. در واقع نمی‌توانیم در کشوری که در حال جنگ است شاهد فقر و گرسنگی مردم نباشیم، به خصوص اگر آن جنگ، جهانی باشد. این تنزل وضعیت اقتصادی افغانستان پیش از جنگ در مقایسه با وضعیت اقتصادی پس از آن، بر اساس آنچه خالد حسینی در رمان *بادبادک باز* به آن پرداخته است، به وضوح قابل مشاهده است. زمانی که هنوز تغییر رژیم و جنگ در افغانستان رخ نداده بود، هیچ یک از ساکنان آن از فقر و گرسنگی رنج نمی‌بردند. نویسنده حتی با توصیف خانه مجلل پدر امیر که در محله‌ی مرفه نشین قرار دارد، به ثروت و رفاه آنها اشاره می‌کند. پدر امیر، صاحب خان، با ثروتش نه تنها سعادت و آسایش خانواده خود را تأمین کرده بود، بلکه به نیازهای دیگران نیز رسیدگی می‌کرد و به دستگیری نیازمندان و مستمندان می‌پرداخت. پس از شروع جنگ، مردم مجبور شدند تمام دارایی‌های خود را رها کنند و از کشور خارج شوند. این همان کاری بود که صاحب خان هم انجام داد و فقط با دو چمدان، به پاکستان و سپس آمریکا مهاجرت کرد.

البته آمریکا نیز مانند بسیاری از کشورها ممکن است در مقاطعی از تاریخ دچار مشکلات اقتصادی شود، اما قطعاً نه به اندازه‌ی افغانستان درگیر جنگ. تمام آنچه خالد حسینی درباره وضعیت اقتصادی نابه‌سامان آمریکایی‌ها می‌نویسد به زمان ریاست جمهوری ریگان باز می‌گردد. در آن زمان طبقه کارگر تحت فشار اقتصادی بود، با وجود این، فقیر نبودند: « بیشتر همسایه‌های ما در فریمانت راننده اتوبوس، پلیس، متصدی پمپ بنزین و مادران بی‌سرپرستی که از سازمان رفاه اجتماعی مستمری می‌گرفتند بودند، دقیقاً

³⁷ مریم ظریف، « بررسی عناصر داستانی رمان های خالد حسینی »، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی، 1392، صفحه 64.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

قشر کارگری که به زودی زیر فشار اقتصاد دوران ریگان از پا در می‌آمدند^{۳۸}». با اینحال برای مهاجران همه چیز متفاوت بود و زندگی در آمریکا شکل دیگری داشت. خالد حسینی سعی می‌کند با اشاره‌های غیرمستقیم وضعیت مالی بد مهاجران را به تصویر بکشد. مثلاً وقتی پدر امیر برای خرید به یک فروشگاه آمریکایی می‌رود، به دلیل نداشتن پول نقد، برای فروشنده چک می‌نویسد. یا در مثالی دیگر نویسنده به دست‌های پینه‌بسته‌ی پدر امیر اشاره می‌کند، برای اینکه نشان دهد او برای گذران زندگی مجبور بوده زیاد کار کند، دست‌هایی با ناخن‌های شکسته و انگشت‌های خراشیده، پینه‌بسته، با سیاهی‌های ماندگار روغن موتور. صاحب خان از بدو ورود به آمریکا، به عنوان دستیار در یک پمپ بنزین مشغول به کار شد. اما حقوق اندکی که می‌گرفت کفاف خرج‌های زندگیشان را نمی‌داد. همین شرایط بد اقتصادی سبب شد امیر نیز پس از اخذ مدرک دیپلم، برای ورود به دانشگاه و تامین مخارج تحصیلش، مشغول به کار شود. در رمان لوکلزیو نیز وضعیت مشابه‌ای را مشاهده می‌کنیم. وقتی استر و مادرش به ایتالیا مهاجرت کردند، هر دو مجبور بودند برای تامین معاش سخت کار کنند. آنها حتی برای کاری که انجام می‌دادند حقوقی دریافت نمی‌کردند و فقط در ازای مقداری غذا و جای خواب کار می‌کردند.

آمریکا برای امیر و پدرش در رمان خالد حسینی، مانند ایتالیا برای استر و مادرش در رمان لوکلزیو است. این شخصیت‌های تبعیدی، در غربت متحمل رنج‌های بسیاری، بویژه در زمینه‌ی اقتصادی شدند. البته این فقط مشکل شخصیت‌های اصلی رمان‌ها نبود، بلکه شخصیت‌های ثانویه نیز از اینگونه مشکلات مستثنا نبودند. در رمان ستاره سرگردان، زاک، نرا، بدوی، عمه حوریه، رومیه، و در رمان بادبادک باز، اعضای خانواده‌ی ژنرال طاهری، فرید، وحید و رحیم خان، از جمله شخصیت‌های ثانویه‌ای بودند که با فقر در غربت، به عنوان یکی از پیامدهای جنگ، درگیر بودند. ژنرال طاهری را همچنین می‌توان به عنوان نماینده‌ای از طبقه‌ی بالای جامعه‌ی افغانستان در نظر گرفت، فردی با مقام دولتی و رسمی ژنرال، که پس از جنگ، و سپس روی کار آمدن طالبان، افول کرد و در آمریکا به فردی منزوی تبدیل شد که ورود به هیچ شغلی را در خور شأن خود نمی‌دید و بنابراین بیکاری را به انجام کارهای پیش پا افتاده ترجیح داد. اگر کمک‌های دولتی نبود، او نمی‌توانست در آمریکا به زندگی خود ادامه دهد. در افغانستان نیز، پس از شروع جنگ بیشتر مردم از فقر و گرسنگی شدید رنج می‌بردند. پس از رسیدن به پیشاور، امیر کودکانی را دید که سیگار فروش شده بودند. در واقع آنها پناهندگان افغانی بودند که به دلیل فقر و گرسنگی مجبور به کار شدند: «خیلی از برادرهایتان توی این منطقه‌اند رفیق. کار و کاسبی راه می‌اندازند، اما بیشترشان آه در بساط ندارند^{۳۹}». طبیعتاً در پاکستان همیشه کار و درآمد کافی برای همه مهاجران افغان وجود نداشت و تامین نیازهای مادی چنین جمعیتی کار آسانی نبود. تراکم زیاد جمعیت پناهجویان در پاکستان، دولت این کشور را تحت فشار قرار داده بود: «فشار اقتصادی ناشی از چنین حضوری یک منبع نگرانی به شمار می‌آید. زیرا پروژه‌های درآمدزا که برای خودکفایی آنان در نظر گرفته شد، تاکنون بخش کوچکی از جمعیت پناهنده را در بر گرفته است. کمک‌های غذایی و مواد جیره بندی شده بین پناهندگانی که نام آنها به ثبت رسیده تقسیم می‌گردد^{۴۰}». اما در افغانستان درگیر جنگ، شدت فقر و گرسنگی بیشتر از پاکستان بود. خالد حسینی برای انتقال این موضوع، گاهی از روش غیرمستقیم، به کمک فضاسازی با استفاده از عناصر طبیعی استفاده کرده است: «[...] اما یادم هست که یک روز سوزان تابستان بود و من در جاده‌ای خسته کننده و خاکی ماشین می‌راندم که در دو طرفش چیزی نبود جز بوته‌های آفتاب‌سوخته و تنه گره‌گره و خاردار درخت‌ها و علف‌های خشک عین کاه. از کنار لاشه الاغی که در حال گندیدن بود، گذشتم [...] به حیاطی قدم گذاشتم که جز یک باغچه خشک توت فرنگی و درخت لیموی بی بارو بر چیزی در آن نبود^{۴۱}». در این مثال، المان‌هایی از قبیل بوته‌های آفتاب سوخته، علف‌های زرد خشک شده،

³⁸ خالد حسینی، همان، صفحه. 143.

³⁹ همان، صفحه. 221.

⁴⁰ حمید نظری، «بازگشت آوارگان افغانی»، سیاسی-اقتصادی، شماره 28، 1368، صفحه. 30.

⁴¹ خالد حسینی، همان، صفحه. 231.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

لاشهی الاغ در حال پوسیدن، و همچنین باغچه‌ی خشک توت فرنگی و درخت لیموی بی ثمر، علاوه بر اینکه نشانه‌های گرسنگی و قحطی اند، پژمردگی و بی‌ثمری افغانستانی را تداعی می‌کنند که رو به زوال می‌رود.

در اثر خالد حسینی، نشانه‌های فقر در سراسر افغانستان، چه به صورت مستقیم، چه غیر مستقیم، قابل مشاهده است: «خیابان‌ها پر از یتیم‌های گرسنه اند^{۴۲}». نشانه‌هایی همچون خانه‌های گلی در حال فرو ریختن، بچه‌های ملبس به لباس‌های کهنه و گوسفندان لاغر را می‌توان به عنوان اشاره‌های غیر مستقیم نویسنده به این موضوع در نظر گرفت: «از مرز گذشته بودیم و نشانه‌های فقر در همه جا به چشم می‌خورد. [...] کلبه‌ها و خانه‌های گلی فرو ریخته مانند اسباب بازی‌های درب و داغون لای سنگ‌ها، چیزی نبودند جز چهار تیرک چوبی و پارچه پاره پوره‌ای به منزله سقف^{۴۳}». وحید، زنش و بچه‌های کوچکشان نیز از فقر رنج می‌بردند. فرید در زمان جنگ با شوروی، چنان دچار قحطی و گرسنگی شده بود که ناچار بود برای زنده ماندن ملخ بخورد. اما دیدن گرسنگی کودکان در داورتر بود. افغان‌های جنگ زده عمدتاً بیکار، و مجبور به گدایی بودند و بیشتر این متکدیان را کودکان و زنان تشکیل می‌دادند: «[...] حالا گوشه و کنار هر خیابان پر از گدا بود، لباس‌های پاره پوره کرباسی به تن، دست‌های کبره بسته‌شان برای گرفتن سکه‌ای دراز بود. و حالا گداها اکثراً بچه بودند. لاغر و عبوس، بعضی‌ها بیشتر از پنج-شش سال سن نداشتند. کنار جوی آب توی شلوغی خیابان‌ها، روی پای مادرهای برقع پوش شان نشسته بودند و یک بند می‌گفتند "بخشش! بخشش!"^{۴۴}». حسن نیز زندگی اسفناکی را در دل بیابان خشک، تنها با در اختیار داشتن چند مایحتاج اولیه در خانه‌ای محقر و گلی می‌گذراند.

جنگ می‌تواند شکل زندگی افراد را کاملاً وارونه و دچار تحول کند. این تحول ممکن است برای هر فردی در جایگاه اجتماعی متفاوت، از سنین خردسالی تا کهن سالی، اتفاق بیفتد. برای مثال خالد حسینی به فردی اشاره می‌کند که پیش از جنگ، استاد دانشگاه کابل بوده، اما پس از درگرفتن جنگ و به دلیل پیامدهای ناشی از آن، حالا تبدیل به یک گدای سرگردان و کثیف شده بود که در خیابان‌ها پرسه می‌زد و کاری جز تکدی‌گری نداشت. کودکان نیز به عنوان قشر ضعیف و آسیب پذیر جامعه، آسیب‌های بسیاری را متحمل شده بودند. زمانی که امیر و فرید برای یافتن سهراب به یتیم‌خانه کارته سه رفته بودند، در راهروهای نور و کثیف آنجا، حدود دویست و پنجاه یتیم گرسنه یافتند. نکته‌ی بسیار دردناک ماجرا این بود که مادران برخی از آنها زنده بودند، اما به دلیل فقر شدید نمی‌توانستند شکم بچه‌هایشان را سیر کنند، بنابراین آنها را به یتیم‌خانه سپرده بودند.

در زمان جنگ، نهادها و سازمان‌های دولتی نیز نه بودجه و نه امکانات رسیدگی به وظایفشان را ندارند. جنگ حتی مجال حمایت از یتیم‌خانه‌ها را نیز از افغان‌ها گرفته بود. از نظر حمایت مالی و اجتماعی، یتیم‌خانه‌ی کارته سه، که نویسنده به آن اشاره کرده است، در طول درگیری‌های افغانستان مورد پشتیبانی هیچ نهاد یا شخصی قرار نگرفته بود. بنابراین تنها مسئول آن، بودجه کافی برای تهیه کوچکترین امکانات رفاهی یا حتی غذای مورد نیاز کودکان را در اختیار نداشت: «رختخواب کافی نداریم، حتی برای تخت‌های موجود تشک کافی نداریم. بدتر از آن این است که پتوی کافی هم نداریم. [...] آخرین باری که بررسی کردم، نوی انبار کمتر از ذخیره یک ماه برنج داشتیم و تمام که بشود بچه‌ها مجبورند صبحانه و شام نان و چای بخورند». دیدم به ناهار هیچ اشاره‌ای نکرد^{۴۵}. برخی از مردم به دلیل نیاز مالی شدید و برای امرار معاش، مجبور به فروش اموال خود شده بودند. در بخشی از رمان، نویسنده به مرد معلولی اشاره می‌کند که پای مصنوعی خود را می‌فروشد تا بتواند با پول آن برای خانواده اش غذا تهیه کند. بی‌شک اگر خالد حسینی می‌خواست نمونه‌های بیشتری در مورد فقر و گرسنگی در افغانستان ارائه کند، به راحتی می‌توانست. اما همانطور

^{۴۲} خالد حسینی، همان، صفحه. 243.

^{۴۳} همان، صفحه. 259.

^{۴۴} همان، صفحه. 274.

^{۴۵} همان، صفحه. 284.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

که مشاهده می‌کنیم، او سعی کرده دقیق و جزئی به این موضوع نپردازد و در عوض بیشتر روی روایت داستان تمرکز کند. همانطور که خالد حسینی در آغاز جنگ زیاد از فقر و گرسنگی افغان‌ها یاد نمی‌کند، لوکلزیو نیز در آغاز جنگ در فرانسه، زیاد به این موضوع نمی‌پردازد و نمونه‌های مطرح شده خلاصه واراند. اما با پیشروی داستان، در هر دو رمان، بویژه در رمان *ستاره سرگردان*، تعداد نمونه‌های این مضمون نیز افزایش می‌یابد و جزئی‌تر می‌شوند.

در این رمان، شخصیت‌ها مستقیماً و گاهی به شدت درگیر گرسنگی و فقر هستند، به طوری که اواخر داستان برخی از شخصیت‌ها و حتی حیوانات از گرسنگی تلف می‌شوند. مادر تریستان مادام اورورک، تمام دارایی خود را در جنگ از دست داد. جنگ حتی برای ایتالیایی‌ها نیز نتایج مشابه‌ای داشت. زنان و کودکان ایتالیایی که کشورشان درگیر همان جنگ بود، گاهی برای یافتن غذا به مزارع فرانسه می‌آمدند. مشکلات مالی استر و مادرش مانند شخصیت اصلی رمان خالد حسینی امیر، بعد از تبعید آغاز می‌شود. پس از رسیدن به ایتالیا، استر و الیزابت که دیگر از وجود پدر و حمایت‌هایش محروم بودند، برای امرار معاش در غربت، مجبور بودند سخت کار کنند. در بندر آلون حتی وضعیت بدتر نیز شد، آنها نه پولی داشتند و نه جایی برای ماندن. همانطور که نویسنده بارها به این موضوع اشاره می‌کند، آنها در تمام مدت مهاجرتشان از گرسنگی و بی‌پولی رنج می‌بردند. حتی وقتی استر مریض شده بود، دکتر تجویز کرد که برای درمانش باید گوشت بخورد، اما الیزابت پولی برای خرید آن نداشت. «... گفت که باید گوشت بخورم. گوشت! آیا او شک داشت که ما فقط سبزیجات درهمی که مامان از میدان میوه و تره‌بار جمع می‌کرد و حتی بعضی وقت‌ها پوست میوه، می‌خوردیم^{۴۶}». این دقیقاً همان ناتوانی است که خالد حسینی به افغان‌های درگیر جنگ نسبت داده و از زبان وحید در این مورد می‌گوید که فقط طالبان توانایی خرید گوشت دارند و مردم از آن محروم‌اند.

در سومین بخش *ستاره سرگردان*، نویسنده داستان طرف دیگر درگیر جنگ را از زبان دختر جوانی به نام نجمه روایت می‌کند. عده‌ای از پناهندگان عرب توسط نیروهای سازمان ملل متحد، به اردوگاهی برده شده بودند. برای نجمه و سایر پناهندگان اردوگاه نورشمس، وضعیت زندگی بسیار دشوارتر و پیچیده‌تر بود. پناهندگان با کمترین امکانات و تجهیزات یک زندگی بدوی، مثل زندانیانی بودند که توسط کویر محاصره شده‌اند. در این کمپ فقط چند حلقه چاه آب وجود داشت که سطح آب آنها روز به روز رو به کاهش بود. به جز آنچه کامیون‌های سازمان ملل هر از گاهی می‌آوردند، جیره غذایی دیگری وجود نداشت: «... زمین ترک برداشته بود و چاه‌ها یکی پس از دیگری خشک می‌شدند... مردم روی تپه‌های صخره‌ای بالای اردوگاه که از آن جاده طولکرم بهتر دیده می‌شد، ساعت‌ها منتظر می‌ماندند تا کامیون‌های سازمان ملل از راه برسند^{۴۷}». آنچه پناهندگان به عنوان توشه دریافت می‌کردند، یک سبد غذایی ناچیز شامل شیر، آرد، کمی روغن و گوشت خشک بود.

در رمان *ستاره سرگردان*، از یک سو استر به عنوان یک یهودی درگیر جنگ جهانی دوم و پیامدهای مخرب آن، به خصوص برای یهودیان است و از سوی دیگر نجمه‌ی مسلمان درگیر جنگ بین اسرائیل و فلسطین، و طبیعتاً نتایج آن است. بنابراین می‌توانیم هر یک از این دو شخصیت اصلی داستان را نماینده‌ای از قوم خود بدانیم، نماینده‌ای از دو گروه مختلف که عضو آن هستند و سعی می‌کنند این جنگ‌ها را از دیدگاه ملت خود نشان دهند: «شالوده‌ی اصلی در این رمان نه داستان نجمه است و نه استر؛ حتی داستان دو دختر جوانی که فقط یک بار برای همیشه همدیگر را ملاقات می‌کنند هم نیست، [...] بلکه بیش از هر چیز، داستان دو ملت است. دو نسل متوالی، دو جامعه، که در یک زمان مشخص باید همزیستی کنند^{۴۸}».

⁴⁶ ژان ماری گوستاو لوکلزیو، همان، صفحه 188.

⁴⁷ همان، صفحه 230.

⁴⁸ نسرین الزین، «دشمنان علیه ما، خواهران علیه همه: مضمون "شاهد" در *ستاره سرگردان* اثر ژ.م. ژ. لوکلزیو»، *پژواک مطالعات رمانسک*، دانشگاه صنعتی، دوره 16، شماره 2، 2020، صفحه 13.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

در کمپ نورشمس، مردم همیشه نگران قطع شدن جیره غذایی شان بودند و از اینکه در آن بیابان برهوت فراموش و رها شوند تا بمیرند، هراس داشتند. بنابراین با کاهش جیره غذایی شان، ترس آنها افزایش می‌یافت. از طرفی، سطح آب چاه‌ها نیز به تدریج رو به کاهش می‌گذاشت و دسترسی به آب آشامیدنی سخت‌تر می‌شد: «به تدریج از میزان آب چاه‌ها کاسته شد و آب گل آلودتر شد. [...] حالا قبل از اینکه آب را داخل کوزه‌ها بریزیم بایستی یکی دو ساعت آن را در سطل نگه داریم تا ناخالصی‌هایش ته‌نشین شود»^{۴۹}. با افزایش گرمای تابستان و کاهش بارندگی، وضعیت پناهندگان به حدی اسفناک شد که حتی قادر به تمیز کردن بدن و لباس‌های خود نیز نبودند. اثرات مخرب گرسنگی و سوء تغذیه نیز بر همه پناهندگان، به ویژه کودکان، بسیار مشهود بود. به طوری که اختلالات روانی و انواع ضعف‌ها و بیماری‌های جسمی در اثر گرسنگی، در آنها بروز پیدا کرده بود. برای مثال، می‌توانیم به وضعیت بد جسمانی کودکانی که از کک، شپش و جراحات مختلف رنج می‌بردند اشاره کنیم: «[...] زخم‌هایی که روی تن بچه‌ها را پوشانده بود، نیش شپش‌ها، کک‌ها، پاشنه‌های ترک‌خورده‌ی پاها، موهایی که تکه تکه می‌ریخت، التهاب پلک‌ها»^{۵۰}.

می‌توان گفت توجه به جزئیات، باعث شده این رمان لوکلزیو تحسین عمومی را برانگیزد و جایزه بین المللی حقوق بشر را برای او به ارمغان آورد: «ستاره سرگردان که به "کودکان اسیر" تقدیم شده است، به محض انتشارش در سال 1992، جایزه بزرگ اتحادیه بین المللی حقوق بشر را دریافت کرد: هیئت داوران این جایزه، رفتار منصفانه و انسانی او در وصف درگیری اسرائیل و فلسطین را تحسین کردند»^{۵۱}. با بیشتر شدن گرسنگی روزافزون در این کمپ منزوی، که از هر گونه حیاتی به دور بود، بر فشار شرایط سخت افزوده می‌شد و نورشمس را به جهنمی زمینی تبدیل می‌کرد. پس از دو سال زجرآور، و با افزایش تعداد پناهندگان، و از طرفی قطع شدن جیره غذایی، عملاً چیزی برای خوردن یافت نمی‌شد. هم زمان طاعون نیز همه جا را فرا گرفته بود که نجمه، سعدی و نوزاد رومیه، به عنوان تنها بازماندگان آن، کمپ را ترک کردند.

نتیجه گیری

فرار، سرگردانی، اسارت، بیماری، مرگ، فقر و گرسنگی، به ترتیب از مهم‌ترین پیامدهای جنگ هستند که ما در این مقاله آنها را از خلال دو رمان مطرح معاصر، *ستاره سرگردان* و *بادبادک باز*، مورد مطالعه قرار دادیم. همانطور که اشاره کردیم، جنگ، چه در کشور اروپایی مانند فرانسه و چه در افغانستان، سرگردانی را با خود به همراه می‌آورد و سرگردانی هم ناگزیر منجر به بی‌خانمانی می‌شود. در هر دو رمان مورد بررسی این زنجیره اجتناب‌ناپذیر تکرار شونده است. بدین ترتیب، در هر دو اثر با پدیده فرار پناهندگان به عنوان یکی از نتایج اصلی جنگ روبرو هستیم که بررسی آن نشان می‌دهد که جدال نظامی در هر جای دنیا که اتفاق بیفتد، برای مردم سخت و پرچالش است. در رمان خالد حسینی، پناهجویان افغان هنگام فرارشان به پاکستان، مجبور بودند برای عبور از مرز در مخزن تاریک، آلوده و ترسناک یک تانکر نفت پنهان شوند. در رمان لوکلزیو نیز همین وضعیت برای پناهندگان پیش می‌آید. آنها نیز برای سفر به اورشلیم سوار کشتی‌ای شدند که برای جلوگیری از شناسایی شدن توسط نیروهای مسلح و عبور مخفیانه از مرز، مجبور بودند در مکان مشابه‌ای، یعنی زیرزمین تاریک، گرم و ترسناک کشتی پنهان شوند. هر دوی این محیط‌ها باعث ایجاد ناراحتی‌های جسمی و روحی در هر دو گروه پناهندگان شد.

⁴⁹ ژان ماری گوستاو لوکلزیو، همان، صفحه 238.

⁵⁰ همان، صفحه 250.

⁵¹ برونو تیبو، «نوشتار جنگ در "هانه" و "کمپ نورشمس" از ژ.م. ژ. لوکلزیو»، همان، صفحه 102.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

در بررسی تطبیقی دو رمان مذکور دیدیم که مردم درگیر جنگ، در هر کجای دنیا که باشند، از پیشامدها و وقایع حتی یک ساعت بعدشان نیز بی خبرند. آنها حتی در تعیین سرنوشتشان نیز نمی توانند دخیل باشند، چون همه چیز تحت تأثیر عوامل محیطی برایشان پیش می رود. آنها نمی دانند زنده یا مرده، اسیر یا آزاد، گرسنه یا سیر، عزادار، سالم یا مجروح خواهند بود. این بی خبری می تواند منجر به پریشانی و اضطرابشان شود. در بررسی بیماری ها از خلال این دو اثر نیز می توان نتیجه گرفت که حتی اگر در حالت عادی فردی دچار بیماری شود، قطعاً چالش ها و ناراحتی هایی برای او ایجاد خواهد شد. اما در شرایط خاصی مانند جنگ، وقتی فرد هم زمان درگیر مسائل دیگری از قبیل فرار، اسارت، فقر، کمبود دارو یا بیمارستان باشد، یک بیماری ساده می تواند به یک معضل بزرگ تبدیل شود.

اسارت تجربه ای تلخ است که در زمان جنگ خواه ناخواه، گریبانگیر بسیاری از مردم می شود. از جمله اسارت های مطرح دو رمان مورد مطالعه، می توان به اسارت مردم افغانستان در چنگ طالبان، و اسارت بسیاری از گروه های مهاجر از فرانسه و لهستان، به دست آلمان ها اشاره کرد. خود اسارت نیز منجر به ایجاد دو پیامد قابل توجه دیگر، یعنی بیماری یا مرگ می شود. در بررسی مضمون مرگ در این دو اثر، به این نتیجه می رسیم که بیشتر مرگ های بیان شده در رمان *بادبادک باز*، به صورت قتل، یعنی مرگی که توسط فرد دیگری از روی عمد صورت می گیرد، بروز کرده اند، و سایر اشکال مرگ به ندرت دیده می شوند. در حالی که در اثر لوکلزیو، سایر راه های مرگ از جمله ایپیدی، از نظر فراوانی بیشتر است و زمینه ساز مرگ عده ای قابل توجهی از شخصیت های داستانی شده است.

از آنجایی که جنگ تمام ابعاد اقتصادی یک جامعه، از جمله صادرات و واردات، خرید و فروش و کسب و کار را تحت تأثیر قرار می دهد، کم کم اقتصاد را فلج می کند و باعث رواج فقر و گرسنگی بین مردم می شود. مضمون فقر و گرسنگی توسط هر دو نویسنده مورد مطالعه، در آثارشان به خوبی بسط داده شده است، و ما را به این اطمینان رسانده است که نمی توان در کشوری شاهد جنگ بود و گرسنگی مردم را ندید. پس از مهاجرت نیز می توان گفت آمریکا برای امیر و پدرش در *بادبادک باز*، مانند ایتالیا برای استر و مادرش در *ستاره سرگردان* بود. این شخصیت های داستانی در تبعید و غربت متحمل رنج های بسیاری، بویژه از نظر اقتصادی شدند. در این دو رمان، شخصیت های ثانویه هم از این معضل مستثنا نبودند. در رمان *ستاره سرگردان*، ژاک، نرا، بدوی، عمه حوریه، رومیه، و در رمان *بادبادک باز*، اعضای خانواده ی ژنرال طاهری، فرید، وحید و رحیم خان، از جمله شخصیت های ثانویه ای بودند که با فقر در غربت، به عنوان یکی از پیامدهای بارز جنگ، درگیر بودند. بدین ترتیب، بررسی تطبیقی نمود جنگ و پیامدهای آن در دو رمان *بادبادک باز* و *ستاره سرگردان* نشان می دهد که این پدیده علیرغم فاصله جغرافیایی دو کشور مورد تهاجم در این رمان ها آثار مشابهی بر زندگی مردم می گذارد و فقط تفاوت های کوچکی در شدت و حدت آن می توان یافت.

مراجع فارسی

- اسلام، علیرضا، نوروزی، زینب، و جعفری، سید علیرضا، تحلیل جامعه شناختی شخصیت در رمان *بادبادک باز*، متن پژوهی ادبی، شماره 60، تابستان 1393، صفحات 145-173.
- حسینی، خالد، *بادبادک باز*، ترجمه زیبا گنجی، پریسا سلیمان زاده، چاپ سیزدهم، 1397، نشر مروارید، تهران، صفحات 5-419.
- ژان ماری گوستاو لوکلزیو، *ستاره سرگردان*، ترجمه سجاد تبریزی، چاپ اول، 1395، نشر آموت، تهران، صفحات 13-359.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

- _ شکرانی، غلامرضا، و حیدری، مهدی، سفر به سوی بی نهایت: غربت و درک متفاوت از خود، مجله مطالعات زبان فرانسه، دوره 12، شماره 22، 2020، صفحات 35-46.
- _ ظریف، مریم، بررسی عناصر داستانی رمان های خالد حسینی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد، 1392، صفحات 6-153.
- _ عطاری، مرضیه، و هاشمی، فریبا سادات، بررسی گفته‌پردازی در رمان ستاره سرگردان اثر ژان_ ماری گوستاو لوکلزیو، مجله مطالعات زبان فرانسه، دوره 13، شماره 24، 2021، صفحات 29-44.
- _ کیایی، شهرام و غیائی، جلیل، بررسی جنگ‌های قبیله‌ای و مفاهیم پسا استعماری موجود در رمان بادبادک باز خالد حسینی، فصلنامه‌ی تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دوره 4، شماره 14، زمستان 1391، صفحات 305-323.
- _ گانگوفسکی، یوری، طالبان: نیروی جدید، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم، شماره 17، 1376، صفحات 143-148.
- _ گروه ترجمه صراط، فرهنگ مردم افغانستان، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره 7، 2011، صفحات 288-307.
- _ محسنی، محمدرضا، چگونگی تبلور جهان معنوی و بازیابی هویت در شخصیت‌های داستانی لوکلزیو، پژوهش زبانی‌های خارجی، شماره 55، زمستان 1388، صفحات 131-146.
- _ معبودی، فرحناز و مؤذنی، علی محمد، نقد اجتماعی سیاسی رمان بادبادک باز به روش ساختگرایی گلدمن، متن پژوهی ادبی، شماره 75، بهار 1397، صفحات 105-128.
- _ میر علی پیدا خویدی، محمد علی و محسنی، محمد؛ توسعه سیاسی افغانستان و نقش بازدارنده قومیت‌گرایی در شکل‌گیری آن، اولین همایش بین‌المللی بحران‌های ژئوپلیتیکی جهان اسلام، 1395، صفحات 1-20.
- _ نظری، حمید؛ بازگشت آوارگان افغانی، مجله سیاسی-اقتصادی، شماره 28، 1989، صفحات 29-32.
- _ نویسنده ناشناس، عوامل سقوط کابل بدست طالبان، نشر سراج، شماره 9، 1375، صفحات 3-6.

مراجع لاتین

_ Bruno Thibault, *L'Écriture de la guerre dans "Hanné" et "Camp de Nour Shams" de J.M.G. Le Clézio*, *Nouvelles Études Francophones*, Vol. 24, N°. 2, 2009, pp. 98-107.

_ El-Zine, Nesrine, *ENNEMIES MALGRÉ NOUS, SOEURS MALGRÉ TOUT : LE THÈME DU "TÉMOIGNAGE" DANS ÉTOILE ERRANTE DE J. M. G. LE CLÉZIO*, *Echo des études romanes*, Université de Sana'a, Yémen, Vol. 16, N°. 2, 2020, pp. 11-25.

_ PAGAN LOPEZ, Antonia, *Errance, rêverie, et mythe dans l'œuvre leclézienne*, *Universidad de Mauricia*, pp. 111-121.